



کارپف

از انیس کارپف

www.achmazstore.ir

خاطرات قهرمان
شطرنج جهان

آناتولی کارپف
برگردان: نیما فرحی

کارپف از زبان کارپف

خاطرات قهرمان شطرنج جهان

www.achmazstore.ir

www.achmazstore.ir

- **سرشناسه:** کارپف ، آناتولی، ۱۹۵۱ - م. Karpov, Anatoly ■ **عنوان و نام پدیدآورنده:** کارپف از زبان کارپف: خاطرات قهرمان شطرنج جهان / آناتولی کارپف؛ مترجم نیما فرحی؛ ویراستار آیدا گل محمدزاده. ■ **مشخصات نشر:** تهران، شباهنگ، ۱۳۹۹.
- **مشخصات ظاهری:** ۲۰۸ ص: مصور. ■ **شابک:** ۲ - ۲۴۴ - ۱۳۰ - ۶۰۰ - ۹۷۸
- **وضعیت فهرست نویسی:** فیپا ■ **یادداشت:** اصل کتاب به زبان روسی است و کتاب حاضر از ترجمه انگلیسی آن تحت عنوان Karpov on Karpov: Memoris of a Chess World Champion به فارسی برگردانده شده است. ■ **یادداشت:** چاپ قبلی: کتاب یار مهربان، ۱۳۹۳. ■ **عنوان دیگر:** خاطرات قهرمان شطرنج جهان. ■ **موضوع:** کارپف، آناتولی، ۱۹۵۱ - م. -- خاطرات ■ **موضوع** Karpov, Anatoly -- Diaries ■ **موضوع:** شطرنج‌بازان -- روسیه -- خاطرات ■ **موضوع:** Chess
- **Players -- Russia -- Diaries** ■ **شناسه افزوده:** فرحی، نیما، ۱۳۵۴ - ، مترجم ■ **رده‌بندی** کنگره: ۱۴۳۹ GV ■ **رده‌بندی دیویی:** ۷۹۴/۱۰۹۲ ■ **شماره کتابشناسی ملی:** ۶۱۸۶۳۹۷

کارپف از زبان کارپف

خاطرات قهرمان شطرنج جهان

آناتولی کارپف

برگردان: نیما فرحی



انتشارات شباهنگ

باتشکر از
احسان محمد اسماعیل

www.achmazstore.ir

کارپف از زبان کارپف

خاطرات قهرمان شطرنج جهان

آناتولی کارپف

برگردان: نیما فرحی

ویراستار: آیدا گل محمدزاده

صفحه آرایی: شهرام فرجی

لیتوگرافی: فروز ، چاپ و صحافی: پارمیدا

چاپ یکم ۱۳۹۹ ، شمارگان ۵۰۰ جلد

شابک ۲-۲۴۴-۱۳۰-۶۰۰-۹۷۸

حقوق چاپ و نشر این ترجمه محفوظ است.



انتشارات شباهنگ

مرکز پخش خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری، پلاک ۶۰، تلفن ۶۶۹۶۴۲۳۵-۶

فروشگاه ۱ خیابان انقلاب، روبه روی دانشگاه تهران، پلاک ۱۱۹۴، تلفن ۶۶۴۹۱۰۹۸

فروشگاه ۲ خیابان انقلاب، خیابان فروردین، ساختمان ناشران، پلاک ۲۷۳، تلفن ۶۶۹۵۳۶۰۹-۱۰

در سال ۱۹۷۵، در سن جالب توجه ۲۴ سالگی، آناتولی کارپف تاج و تخت شطرنج را از بابی فیشر مرموز به ارث برد و به مدت ده سال بر قله شطرنج باقی ماند. آناتولی کارپف، یکی از بهترین شطرنجبازان در طول تاریخ شطرنج، در کنار فیشر و گری کاسپاروف سه نفری هستند که یک چهارم قرن بر دنیای شطرنج حکمفرمایی کردند.

اکنون در، کارپف از زبان کارپف، قهرمان دنیای شطرنج، آناتولی کارپف، تودار بودن افسانه‌ای خود را به کنج‌های می‌گذارد تا به مورد بازی محبوبش و نبردهایی که در داخل و خارج از صفحه شطرنج داشته، به صراحت صحبت کند. از اولین حرکات آزمایشی و تجربی در رویارویی با پدرش در چهار سالگی، زمانی که احساساتش در مورد بازی شعله‌ور شد، تا تجزیه و تحلیل مسابقات قهرمانی جهان در ۱۹۹۰ با گری کاسپاروف مشهور. کارپف از زبان کارپف، نگاهی روشنگرانه به ذهن و ساختار یکی از قهرمانان بزرگ شطرنج را پیش‌روی ما می‌گذارد. مانند بیسبال در آمریکا، شطرنج یک سرگرمی ملی در اتحاد جماهیر شوروی است و کارپف با صراحت و دید منتقدانه از فرهنگ شطرنج و از مسابقات نوجوانان و اردوهای که برای پرورش قهرمانان آینده شوروی تشکیل می‌شد، می‌نویسد. او، به رغم موقعیتش به عنوان یک ستاره، پیشامدها و مشکلاتش در کاغذبازی مقامات شوروی سابق را شرح می‌دهد. او تصویری طعنه‌آمیز، واقعی و برخی مواقع خنده‌دار از افراد معروفی مثل ویکتور کورچنوی، بوریس اسپاسکی، بابی فیشر و به خصوص گری کاسپاروف و رقابت طولانی و گاهی

تلخ با آن‌ها ارائه می‌کند. چیزی که به‌طور خاصی عجیب و غریب به نظر می‌رسد داستان‌های او دربارهٔ رفتارهایی است که این بازیکنان جهانی برای کسب برتری روانی نسبت به حریف، انجام می‌دهند؛ نظیر استخدام فراروان‌شناس یا شرکت در مراسم جادوگری. این دیدگاه یک فردِ خودی و مورد اطمینان از نبرد جنون و قدرت در بالاترین سطح شطرنج بین‌المللی است.

در متن کتاب، عشق کارپف به شطرنج و فلسفه‌اش دربارهٔ شطرنج می‌درخشد؛ عشقی آمیخته با بصیرت در استراتژی و نسبت به بازیکنان. کارپف از زبان کارپف، نگاهی نادر به یکی از محبوب‌ترین قهرمانان ملی شوروی سابق و یکی از بزرگان شطرنج است.

آناتولی کارپف، قهرمان شطرنج جهان، کتاب‌های بی‌شماری در زمینهٔ استراتژی در شطرنج به رشتهٔ تحریر درآورده است. او به‌عنوان نمایندهٔ مردم در پارلمان اتحاد جماهیر شوروی خدمت کرد و اخیراً به‌عنوان نمایندهٔ سازمان سرمایه‌گذاری برای صلح جماهیر شوروی که برای کمک به قربانیان فاجعهٔ چرنوبیل سرمایه‌گذاری می‌کند، به سازمان ملل معرفی شده است. او در مسکو زندگی می‌کند.

www.achmazstore.ir

فصل اول



آن وقت چه می‌توانستم بفهمم؟ قطعاً هیچ، اما توانایی تشخیص خوب و بد را داشتم. شرارت این افراد حتی مرا که پسر بچه‌ای بودم شوکه کرده بود. شاید از همین‌رو همه‌چیز را با ریزترین جزئیاتش به‌خاطر سپرده‌ام؛ پرهای سفید معلق در فضا و برق آن دو سرنیزه را در گوشه اتاق. تردید ندارم که این‌ها خاطرات خودم هستند و از داستان‌هایی که پدرم، مادرم یا خواهرم لاریسا^۱ برایم تعریف می‌کردند، سرچشمه نگرفته‌اند چون تمام این تصاویر را، از اتاق و بالشتک‌های پرت شده روی زمین و مردان بدترکیب اورکت‌پوش تا قفسه‌های بیرون کشیده شده از کمد با وسایلی که بیرون ریخته و کتاب‌هایی که پخش و پلا شده‌اند، از سه زاویه دید گوناگون پیش چشمم ظاهر می‌شوند.

اول باید همه این جریانات را از رختخوابم نگاه می‌کردم؛ اما وقتی بازرس تصمیم گرفت رختخواب مرا هم بازرسی کند، مادرم مرا بغل کرد و عقب رفت و کنار پنجره ایستاد. این دومین زاویه بود. بعد وقتی از بغل گرفتن من خسته شد عرض اتاق را طی کرد تا بنشیند لبه تخت، تختی که به‌هم ریخته بود، مامان می‌خواست روی صفحه مشبک آهنی بنشیند که تشک رویش قرار می‌گرفت، این سومین و آخرین زاویه بود. من برق آن صفحه مشبک فلزی را بر صورتم به یاد می‌آورم.

مامان می گوید آن‌ها طوری در زدند که همهٔ همسایه‌ها خبردار شدند. من با صدای خشن بازرس بیدار شدم. یادم نمی آید پدر و مادرم یا آن دو تا سرباز حتی یه کلمه حرفی زده باشند، اما حتی حالا، بعد از این همه مدت، صدای برخورد قنداق فلزی تفنگ با درِ خانه در گوشم زنگ می زند. همین طور صدای افتادن کتاب‌هایی که پرت می کردند روی زمین و قیژ قیژ مبل‌ها وقتی که این سو و آن سو کشیده می شدند.

روزهای نخستین ۱۹۵۳ گذشت. هفته‌های باقیمانده به مرگ استالین در حال سپری شدن بود. تا امروز ندانسته‌ام آن وقت چه کسی علیه پدرم کاری کرده بود یا گزارشی داده بود یا آن آدم‌ها دنبال چه مدرکی بودند و چرا آخرش پدرم را دستگیر نکردند، آن هم درحالی که برای دستگیر کردنش نیازی به مدرک نبود (مدرک موقع بازپرسی ساخته می شد). فقط می دانم که ما خوش شانس بودیم. من یک پسر خانگی بار آمدم؛ منظورم از خانگی این است که تقریباً در محیط خانه بزرگ شدم. در حالی که بیش‌تر بچه‌های شهرنشین اتحاد جماهیر شوروی باید به مهد کودک می رفتند، مرا به آنجا فرستادند. بعد از به دنیا آمدنم، مامان شغلش را، که کارشناس اقتصادی یک کارخانه بود، رها کرد تا من و خواهرم لاریسا، را بزرگ کند.

من از بچگی با بیماری آشنا شدم و با عادت به مریضی بزرگ شدم. احتمالاً حتی یک بیماری مزمن دوران کودکی نیست که در بچگی به آن مبتلا نشده باشم، بعضی از آن‌ها ماه‌ها با من بودند. به این نتیجه رسیده‌ام که اگر به مهد کودک رفته بودم — با آن بی مسئولیتی و بی تفاوتی که مهدها نسبت به بچه‌ها داشتند، با واداشتن بچه‌ها به چسبیدن به این قاعده که «کاری را بکن که بقیه می کنند.» و تحت تأثیر به فرهنگ عوام‌پسندانه و کلیشه‌ای جنگیدن برای همه چیز حتی یک اسباب بازی یا داشتن جایی در گروه بچه‌ها — آن وقت طور دیگری بزرگ می شدم. در آن صورت بیش‌تر شبیه بقیه می شدم و کم‌تر مستقل بودم و هرگز آنچه را که امروز دارم، به دست نمی آوردم. اما بخت با من یار بود.

مامان تصمیم گرفته بود با وجود این که در خانه از نظر مالی کمبود داشتیم

(حقوقى كه مامان قبلاً مى گرفت سهم قابل توجهى در بودجه خانواده داشت) بچه هايش را آن طورى كه دوست دارد بزرگ كند. من سپاسگزار اين كار شجاعانه اش هستم.

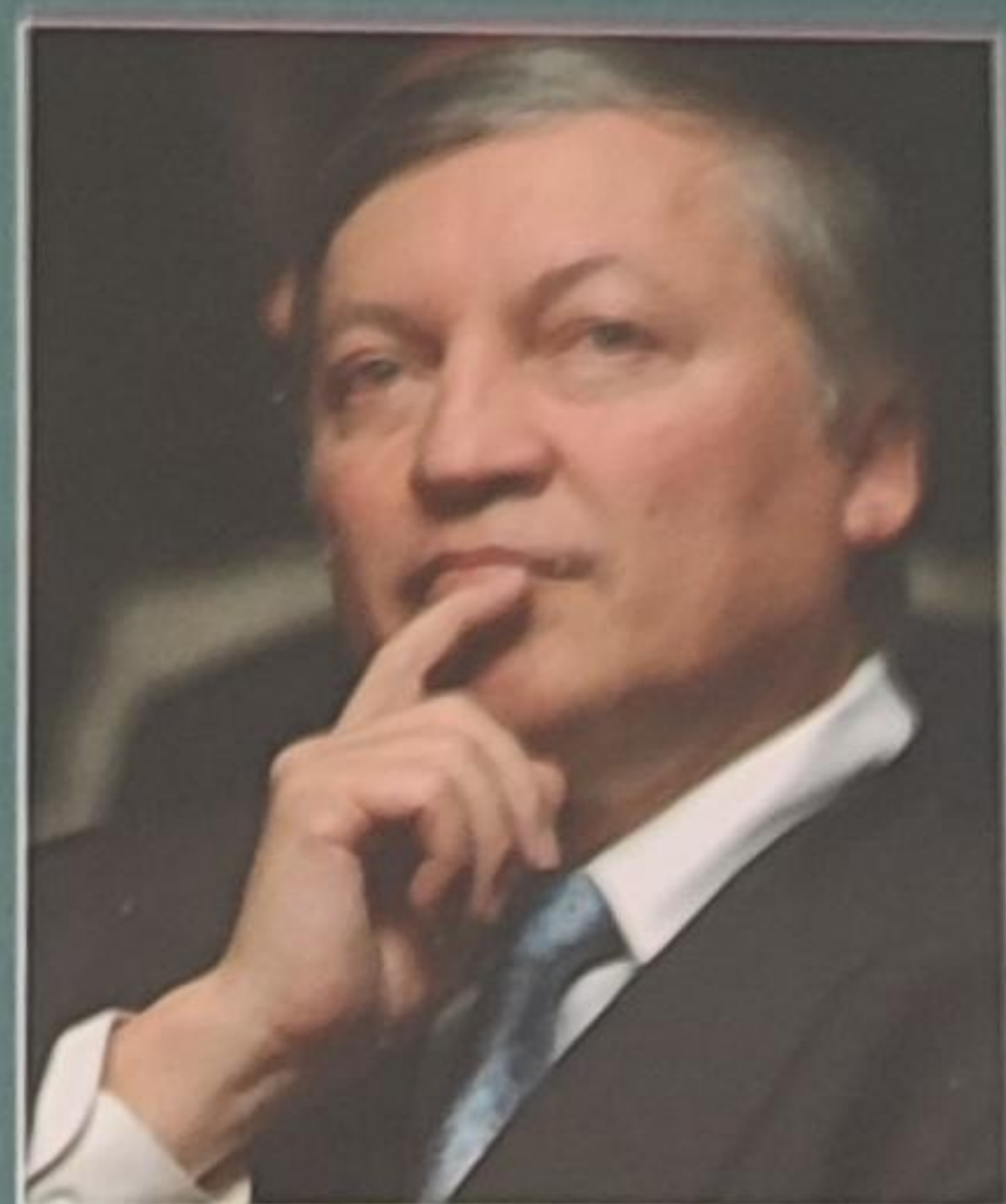
خاطرم هست كه دنياى من وسعت گرفت. دنياى من پيش از هر چيز آپارتمانمان بود. بعد تا قبل از مدرسه رفتن، دو سه سالى به حياطمان محدود مى شد و بعد ناگهان بزرگ شد و شهرمان زلاتوست^۱ در جنوب اورال، به دنياى من بدل شد.

ما در يكي از اتاق هاى يك آپارتمان پنج خوابه در طبقه چهارم يك ساختمان زندگى مى كرديم. آن روزها اين قضيه عادى بود و تعداد اتاق هاى يك آپارتمان، نشان از شمار خانواده هاى داشت كه آن جا زندگى مى كردند. خانواده ما بزرگ ترين خانواده بود، دو خانواده كوچك ديگر هم بودند به اضافه دو زن كه تنها زندگى مى كردند. چهارساله بودم كه يكي از زن هاى كه تنهائى آن طرف ديوار زندگى مى كرد از آن جا رفت و ما فرصت پيدا كرديم كه از آن اتاق استفاده كنيم. اتاقش بزرگ نبود ولى ما خوشحال بوديم كه بخت آن را يافته ايم كه از آن جا استفاده كنيم و وسايلمان را آن جا بگذاريم. ما از اتاق خودمان به آن اتاق زيرشروانى درى باز كرديم و در قبلى اتاق را مسدود كرديم. به اين ترتيب لااقل توانستيم يك آپارتمان مجزا داشته باشيم.

اين جا بايد برايتان از بالكن بگويم، در آن ساختمان همه ساكنين بالكن نداشتند و ما به بالكنى كه داشتيم مى باليديم. اگر از من پرسيد مى گويم آن بالكن مثل پلى به دنياى خارج بود. روى درگاه بالكن چند پرستو لانه گذاشته بودند كه هر بهار سر و كله شان پيدا مى شد. عجيب بود كه آن ها از ما نمى ترسيدند، من بهشان غذا مى دادم اما حتى يك بار هم موفق نشدم يكي شان را اهلى كنم. اين موضوع مرا به قدرى ناراحت كرد كه گريه كردم. پدرم گفت: «اشتباه مى كنى. در مقابل كار كوچكى كه براى شان كردى، توقع زيادى دارى. اين جورى كار خوبى را كه برايشان كرده اى به معامله تبديل مى كنى.» گفتم: «مگر خودت يادم ندادى كه هر چيز بهائى دارد؟» گفتم: «اما تو

۱. Zlatoust شهرى واقع در جنوب روسيه، از شهرهاى واقع در ناحيه اورال. - م.

کارپف از زبان کارپف نگاهی روشنگرانه به ذهن و ساختار یکی از قهرمانان بزرگ شطرنج را پیش روی ما می‌گذارد. مانند بیسبال در آمریکا، شطرنج یک سرگرمی ملی در اتحاد جماهیر شوروی است و کارپف با صراحت و دید منتقدانه از فرهنگ شطرنج و از مسابقات نوجوانان و اردوهای که برای پرورش قهرمانان آینده شوروی تشکیل می‌شد، می‌نویسد. او به رغم موقعیتش به عنوان یک ستاره، پیشامدها و مشکلاتش در کاغذبازی مقامات شوروی سابق



را شرح می‌دهد. او تصویری طعنه‌آمیز، واقعی و برخی مواقع خنده‌دار از افراد معروفی مثل ویکتور کورچنوی، بوریس اسپاسکی، بابی فیشر و به خصوص گری کاسپاروف و رقابت طولانی و گاهی تلخ با آن‌ها ارائه می‌کند. چیزی که به طور خاصی عجیب و غریب به نظر می‌رسد. داستان‌های او درباره رفتارهای است که این بازیکنان جهانی برای کسب برتری روانی نسبت به حریف انجام می‌دهند؛ نظیر استخدام فراروان‌شناس یا شرکت در مراسم جادوگری. این دیدگاه یک فرد خودی و مورد اطمینان از نبرد جنون و قدرت در بالاترین سطح شطرنج بین‌المللی است.

در متن کتاب، عشق کارپف به شطرنج و فلسفه‌اش درباره شطرنج می‌درخشد؛ عشقی آمیخته با بصیرت در استراتژی و نسبت به بازیکنان. کارپف از زبان کارپف، نگاهی نادر به یکی از محبوب‌ترین قهرمانان ملی شوروی سابق و یکی از بزرگان شطرنج است.



تشارات شباهنگ

www.shabahangbook.com

برای مشاهده قیمت به روز این کتاب به سایت
achmazstore.ir مراجعه نمایید.

ISBN 978-600-130-244-2



9 786001 302442

shabahangbook.com

shabahang_pub

shabahang_books

info@shabahangbook.com